

تحلیلی بر روابط سیاسی قراختاییان کرمان با مغولان و حکومت ایلخانی

جمشید روستا*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان

سحر پورمهدی زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان

(از ص ۵۷ تا ۷۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۷/۰۴؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۵/۰۶/۱۵

چکیده

حکومت قراختاییان کرمان در حدود سال ۶۱۹ هـ.ق. / ۱۲۲۳ م. و به همت بُراق حاجب بنیان نهاده شد. حکومتی که پس از وی نیز در میان فرزندان و نوادگانش ادامه یافته و مدت زمانی بیش از ۸۰ سال (از ۶۱۹ تا ۷۰۴ هـ.ق. / ۱۲۲۳ تا ۱۳۰۵ م.) بر نواحی کرمان و اطراف آن اقتدار داشت. حکمرانان این دولت تازه تأسیس - به رغم اوضاع نابه‌سامان ایران در قرن هفتم هجری - نه تنها قلمرو تحت استیلای خود را از تهاجمات مغول حفظ کردند، بلکه زمینه‌های رونق تجاری و فرهنگی کرمان و نواحی اطراف آن را نیز فراهم ساختند. در همین راستا، پژوهش حاضر با کاربرد روش تحلیلی، نوع روابط سیاسی میان حکام این دولت با قآن‌های مغول حاضر در مغولستان و همچنین ایلخانان مغول حاکم بر ایران را مورد تبیین و واکاوی قرار می‌دهد. پرسش اصلی این نوشتار این است که روابط سیاسی بین حکمرانان قراختایی کرمان با قآن‌های مغول و ایلخانان چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نخستین حکام قراختایی با درایت و کاردانی تمام، روابط مسالمت‌آمیزی را با دربار قراقورم و سپس دربار ایلخانان مغول در پیش گرفتند و به‌ویژه با ازدواج‌های سیاسی توانستند نظر بزرگان مغول را جلب کرده و به اداره قلمرو خود بپردازند؛ اما این روند در اواخر عهد قراختاییان تغییر یافته و در نتیجه، موجبات زوال این دولت را فراهم ساخت.

واژه‌های کلیدی: کرمان، قراختاییان، قآن مغول، ایلخانان، روابط سیاسی

* رایانامه نویسنده مسئول: jamshidroosta@uk.ac.ir

۱- مقدمه

بی‌شک کتاب‌ها و مقالات بسیاری در باب فنا شدن حکومت‌ها و قتل‌عام شدن انسان‌ها طی هجوم سهمگین مغول به رشته تحریر درآمده و نگارش این آثار امری لازم و طبیعی بوده است؛ چراکه به قول صاحب مرصداالعباد «آن فتنه و فساد و قتل و هدم و حرق و اشر که از ملاعین ظاهر گشت، در هیچ عصر و در دیار کفر و اسلام، کس نشان نداده است و در هیچ تاریخ نیامده...» (رازی، ص ۴۵)؛ اما آنچه کمتر مورد عنایت اندیشمندان و محققان دانشمند ایران زمین قرار گرفته، زایش ققنوس‌وار حکومت‌هایی است که هم‌زمان با این ایلغار عظیم، از خاکستر برجای مانده از آتش ویرانی‌ها سربرآورده‌اند. بدون تردید قراختاییان کرمان، یکی از این حکومت‌هاست. نوشتار حاضر بر آن است تا با بیان نوع روابط سیاسی میان حکومت مذکور با قان‌های مغول در مغولستان و ایلخان‌های مغول حاکم بر ایران، علل دوام هشتادساله قراختاییان در کرمان را مورد تبیین قرار دهد.

واسیلی ولادیمیر بارتولد، در دو اثر خویش با نام‌های «ترکستان در عهد هجوم مغول» و «تاریخ ترک‌های آسیای میانه»، جورج لین در کتاب «ایران در اوایل عهد ایلخانان (رنسانس ایرانی)» و عباس اقبال آشتیانی در کتاب «تاریخ مغول» از قوم قراختایی سخن به میان آورده و بعضاً از چگونگی شکل‌گیری حکومت قراختاییان در ایالت کرمان، مطالبی را بیان داشته‌اند. مقالاتی نیز در باب قوم قراختایی و به‌طور ویژه درباره حکومت قراختاییان کرمان به رشته تحریر درآمده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: «ایلچیان قراختایی در دربار خوارزمشاهیان؛ زمینه‌های تأسیس سلسله قراختاییان کرمان» نوشته جمشید روستا و «بررسی تحلیلی روند و راهبرد تکاپوهای سیاسی قراختاییان کرمان در دوران فترت اولیه مغول در ایران (۶۵۶-۶۱۹ ه.ق.)» نوشته فریدون الهیاری.

آنچه کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته، چگونگی روابط سیاسی میان قراختاییان کرمان با مغولان و به‌ویژه حکومت ایلخانی است. از این‌رو، داده‌های پژوهش حاضر از طریق مطالعات کتابخانه‌ای فراهم آمده و تا حصول نتایج علمی، مورد تجزیه و تحلیل کیفی قرار گرفته است.

۲- روابط سیاسی قراختاییان کرمان با دربار قراقورم

روزهای آغازین حکومت براق حاجب و چیرگی او بر کرمان و نواحی اطراف این ایالت هم‌زمان با تاخت‌وتازهای مغولان و درگیری آنها با شاهزادگان خوارزمشاهی بود (ر.ک:

روستا، صص ۹۰-۱۰۲). براق - که حاکمی کاردان و موقعیت‌شناس بود - بلافاصله پس از به‌دست‌گرفتن حکومت کرمان و زدوخوردهای فراوان با ملوک اطراف همچون فارس و شبانکاره و یزد و استیلا بر جزیره استراتژیک هرمز، رسولانی را به دربار اوکتای قاآن مغول فرستاده و اظهار ایلی کرد. وی به خوبی می‌دانست که روزگار، روزگار چنگیزخان و فرزندان اوست. از همین‌رو نه‌تنها از کشمکش با آنان اجتناب کرد، بلکه خیلی‌زود شاهزاده غیاث‌الدین خوارزمشاهی را نیز به قتل رسانده و سر وی را در راستای تحکیم ارادت خود به خان بزرگ مغول و به نشان ایلی، به دربار قراقورم، فرستاد و پیغام داد: «شما را دو دشمن است: جلال‌الدین و غیاث‌الدین و من سر یکی را به بندگی فرستادم» (فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۴۶۸). واقعه‌ای که نویسنده کتاب سمط العلی للحضره العلیا نیز آن را تأیید کرده است:

«رسل بر بندگی حضرت اوکتای قاآن فرستاد و اظهار ایلی و طاعت‌داری کرد و مال‌گزاری را التزام نمود و کشتن سلطان غیاث‌الدین را طراز حله مساعی جمیل خود دانست و بر ملوک اطراف و سلاطین اشراف بدین نیکو بندگی سرافرازی جست...» (منشی کرمانی، ص ۲۵).

این اظهار ایلی و مطاوعت تنها به همین موضوع ختم نشد؛ بلکه به هنگام عزم امرای اوکتای قاآن و از آن جمله طایر بهادر، برای فتح سیستان، براق در جواب سفیر مغول - که برای استمداد از قراختاییان به کرمان آمده بود - چنین گفت:

«من با لشکر خود کار سیستان را کفایت کنم تا زحمت تجشم^۱ حشم جهانگیر نباشد و چون ضعف بنیت و امتداد سن، حاصل است... پسر خود را به بندگی قاآن عادل [اوکتای قاآن] می‌فرستم...» (وصاف‌الحضره شیرازی، ج ۳، صص ۲۸۷-۲۸۸).

با تأملی در منابع می‌توان دریافت که براق به عهد خود وفا کرد و تنها پسر خود، رکن‌الدین خواجه جوق، را به بندگی اوکتای قاآن فرستاد (منشی کرمانی، ص ۲۶). براق علاوه بر همکاری‌های نظامی و تلاش برای ازبین‌بردن دشمنان خان و همچنین فرستادن پسر خود به بندگی وی، دخترش سونج ترکان را نیز برای ازدواج با مغولان به اردوی جغتای فرستاد: «او را چهار دختر بودند: بزرگتر سونج ترکان، نامزد اردوی پادشاه جغتای خان گردانید...» (همان، ص ۲۵). در مقابل همه این خوش‌خدمتی‌ها، براق حکومت کرمان را به‌طور مستقل در دست داشت و در طول نزدیک به پانزده سال حکومت، توانست نظر قاآن مغول را به خود جلب نماید؛ به طوری که از طرف اوکتای قاآن «حکم یرلیغ و تشریف و پایزه^۲ مقرون به سیورغامیشی فراوان و توشامیشی و تفویض ممالک کرمان و تشریف لقب قتلغ سلطانی درباره او نافذ و صادر شد و مُلک کرمان را مصفی

مدت پانزده سال در قبضه تصرف گرفت...» (همانجا). براق از این فرصت نهایت استفاده را کرد و نه تنها توانست کرمان و توابع آن را از تاراج مغولان در امان دارد، بلکه موجبات اعتلای سیاسی، فرهنگی و به‌ویژه اقتصادی آن را فراهم نمود.

قتلغ سلطان براق در سال ۶۳۲ هـ.ق.، بدان سبب که چندی پیش رکن‌الدین خواجه جوق، تنها پسر خود را به بندگی اوکتای قاآن فرستاده بود، چون وفات خود را نزدیک می‌دید، برادرزاده‌اش قطب‌الدین ابوالفتح را به ولیعهدی برگزید. از همین‌رو با فوت براق در این سال، قطب‌الدین بر تخت قراختاییان کرمان تکیه زد. از طرف دیگر، رکن‌الدین خواجه جوق به محض وصول به دربار اوکتای قاآن، خبر وفات پدر را شنید؛ لذا قاآن «در حق او انواع عاطفت و سیورغامیشی ارزانی فرمود و به حکم آنکه به خدمت شتافته بود، او را به قتلغ سلطان موسوم فرموده، یرلیغ داد که حاکم کرمان باشد» (فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۴۶۸). بدین‌گونه رکن‌الدین خواجه جوق به همراه برخی از امرای مغول و همچنین با تشریف یرلیغ سلطنت کرمان و پایزه‌های سر شیر، راهی صوب کرمان گردید (منشی کرمانی، ص ۲۸). اگرچه قطب‌الدین ابوالفتح نیز به محض شنیدن این خبر راهی دربار قراقورم شد، اما به دلائلی موفق به جلب حمایت قاآن مغول نشد و تا مدت‌ها نتوانست به حکومت کرمان بازگردد. از جمله این دلایل یکی آن بود که میل قلبی اوکتای قاآن با رکن‌الدین بود و از طرف دیگر رکن‌الدین حامیان قدرتمند و بانفوذی همچون خواهرش سونج ترکان و امیر جینغای (چینقای) از امرای دربار اوکتای داشت (منشی کرمانی، ص ۲۸؛ الهیاری، ص ۱۲).

رکن‌الدین خواجه جوق توانست هشت‌ماه پس از مرگ پدرش، تخت کرمان را از قطب‌الدین ابوالفتح بازپس گیرد. دوران حکومت قتلغ سلطان رکن‌الدین خواجه جوق (۶۴۸-۶۳۳ هـ.ق.)، همزمان با ایلخانی اوکتای قاآن و آغاز حکومت گیوک بود. او در مدت حکومتش، مراتب اطاعت و سرسپردگی را نسبت به قاآن‌های مغول به‌جای می‌آورد. صاحب سمط‌العلی بر آن است که وی در مدت پانزده‌سال حکومت بر کرمان در امن خاطر به حکومت پرداخته و بخشی از مداخل، مقرریات و اموال این ایالت را به درباریان می‌بخشید و هرساله بخشی از خراج کرمان را نیز با تنسوقات لایق به قراقورم به خدمت قاآن می‌فرستاد (منشی کرمانی، صص ۲۸-۳۰). این سخن، حسن اطاعت رکن‌الدین را به خانان مغول نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب «مدت سلطنتش، متمادی گشت و دست پریشانی از اذیال دولتش به کلی منقطع ماند» (همان، ص ۳۰).

این طولانی بودن دوران حکومت رکن‌الدین، معلول سه عامل بوده است: اول، اظهار اطاعت و فرمانبرداری که به صورت‌های مختلف بروز می‌کرد؛ از جمله پرداخت خراج معهود و حضور در قوریلتای انتخاب خان مغول (فضل‌الله همدانی، ج ۱، ص ۵۶۸). دوم، رابطه خانوادگی او با خانان مغول؛ همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد سونج ترکان، خواهر رکن‌الدین، منکوحه شاهزاده جغتای بود. لذا رکن‌الدین از طریق خواهر خود می‌توانسته است نفوذ کافی بر روی خانان مغول داشته باشد و سوم، حمایت امیر چینقایی، فرد بانفوذ دربار مغولان از رکن‌الدین. اما با روی کار آمدن منگوقاآن (۶۵۷-۶۴۸ هـ.ق) حکومت رکن‌الدین دستخوش تغییراتی اساسی شد؛ چراکه این‌بار محمود یلواج با نفوذ بر روی خان جدید توانست منشور حکومت را بعد از شانزده سال به نام قطب‌الدین برگرداند (منشی کرمانی، ص ۳۲).

تلاش‌های فراوان رکن‌الدین برای بازپس‌گیری حکومت کرمان از خان جدید نیز به جایی نرسید. در توضیح این موضوع باید گفت که بعد از آنکه منگوقاآن زمام امور را در دست گرفت، محمود یلواج شایستگی قطب‌الدین را برای سلطنت کرمان به منگوقاآن، متذکر شد و به این ترتیب حکم یرلیغ درباره وی نفاذ افتاد. رکن‌الدین، به محض اطلاع از این موضوع به طرف بغداد رفت، اما مستعصم خلیفه بغداد که می‌دانست پذیرش وی با رأی خان مغول منافات دارد، از پذیرش وی سر باز زد و رکن‌الدین به ناچار متوجه اردوی منگوقاآن شد. از طرف دیگر، قطب‌الدین در سال ۶۵۰ هـ.ق. به کرمان رسید، سلطانی مستقل شد و بلافاصله فرمان مصادره اموال رکن‌الدین را صادر کرد. قطب‌الدین به این اقدامات اکتفا نکرد. وی که رکن‌الدین را برای حکومت خود پرخطر می‌دانست، در شعبان سال ۶۵۱ هـ.ق. به دربار منگوقاآن رفت و با مستندات، تمایل رکن‌الدین خواجه جوق را به همراهی با مخالفان قآن عرضه داشت. منگوقاآن عاقبت خواجه جوق را به قطب‌الدین تحویل داد و قطب‌الدین او را کشت (ضیائی، صص ۱۱۵-۱۱۶).

رکن‌الدین خواجه جوق یک پسر و سه دختر داشت که یکی از دختران او نامزد اردوی هولاکوخان گردید که پس از آن زن منگوتیمور شد و در شهر تبریز متوطن شده و تا سال ۷۱۵ هـ.ق. در قید حیات بود (میرخواند، ص ۷۲۷).

۳- روابط سیاسی قراختاییان کرمان با ایلخانان مغول

دوره دوم حکومت قطب‌الدین محمد (۶۵۵-۶۵۰ هـ.ق.) مصادف با حکومت منگوقاآن (۶۵۷-۶۴۸ هـ.ق.) و لشکرکشی برادرش، هولاکو، به ایران بود. چنان‌که ذکر شد قطب‌الدین

توانست مورد لطف منگوقاآن قرار گرفته و منشور حکومت کرمان را به دست آورد. به هنگام اعزام قطب‌الدین به کرمان برای نخستین بار، یکی از امرای مورد اعتماد منگوقاآن به نام قویدوغای قورچه (قورجی) نیز به همراه وی به شحنگی کرمان اعزام شد. (منشی کرمانی، ص ۳۲)

با این شیوه، از همان آغازین روزهای حکومت مجدد قطب‌الدین بر کرمان، استقلال نسبی حکومت محلی قراختاییان دستخوش تهدید شده و نفوذ دربار مرکزی مغول بر اداره این سرزمین افزایش یافت. در واقع تا این زمان امرای قراختایی به تنهایی حکومت را در دست داشتند و تنها خدمات لازم را به خانات مغول ارائه می‌دادند، اما از این پس با حضور شحنگان مغولی در کرمان، استقلال حاکمان قراختایی تا حدود زیادی از بین رفت (الهیاری، ص ۱۴). قطب‌الدین سلطان پس از انتظام امور کرمان متوجه اردوی هولاکوخان شد. در توضیح این موضوع باید چنین بیان داشت که وی چون خبر آمدن هولاکوخان برای فتح قهستان و الموت و استخلاص بغداد را شنید، در جمادی‌الاول سال ۶۵۴ هـ.ق. با لشکری نامدار متوجه اردوی شاهزاده مغولی گردید. رسیدن وی به دیار قهستان مقارن فتح قلاع آنجا بود و این امر سبب شد که کیتوبوقا نوین، فرمانده سپاه مغول، مقدم او را به فال نیک گرفته و وی را به اردوی هلاکوخان ببرد. بدین ترتیب:

«[قطب‌الدین] در طوس به شرف خاک‌بوس حضرت اعلیٰ مستسعد گشت و فنون عنایات و عواطف پادشاهانه به روزگار او فایض شد و سوغونجاق نوئین بزرگ و ارکای نوئین و صاحب سیف‌الدین [بیتکچی] او را مربی گشتند و بعد از ملازمت چند روزه اجازت مراجعت و رخصت انصرافش باز کرمان حاصل آمد؛ مشروط بر آنکه عن‌قریب با لشکر بهم معاودت نماید و در مصاحبت عساکر منصور متوجه بغداد شود» (منشی کرمانی، ص ۳۵).

قطب‌الدین پس از بازگشت به کرمان با ترتیب‌دادن سپاه و سلاح عازم خدمت هلاکوخان شد (همانجا). در واقع، حکومت محلی قراختاییان کرمان در جریان اقدامات مهم نظامی مغول به‌ویژه برای سرکوب اسماعیلیه و خلافت عباسی، ناگزیر به همکاری با مغولان بودند (الهیاری، ص ۱۴). امرای بزرگ جارغوتای، آرغوتای، سواتو، نارادای و قرابوقا هنگامی که سلطان قطب‌الدین از بندگی هولاکوخان بازگشت، در راه باسقاقی همراه او به کرمان آمدند (منشی کرمانی، ص ۳۷). بدین‌گونه می‌توان دریافت که اگرچه حکام قراختایی کرمان تا قبل از ورود هلاکوخان به ایران مراتب سرسپردگی را نسبت به خان مغول به‌جای می‌آوردند، اما از دوره دوم حکومت قطب‌الدین برای نخستین بار شحنگان و باسقاقان دربار مغول در کرمان حضور پیدا کردند و این به‌معنای افزایش

سلطهٔ دربار مغول بر فرمانروایان کرمان بود. امری که سبب می‌شد قراختاییان تعهدات مالی و نظامی روشن‌تری نسبت به دربار مغول داشته باشند (الهیاری، ص ۱۳).

سرانجام قطب‌الدین سلطان در سال ۶۵۵ هـ.ق. درگذشت. از وی دو پسر به نام‌های حجاج سلطان و سیورغتمش و چهار دختر برجای ماند که از بین آنها، پاشاه‌خاتون نامزد اردوی اباقاخان شد (منشی کرمانی، ص ۳۷). به دنبال وفات قطب‌الدین سلطان و به علت صغر سن و کم‌تجربگی فرزندان وی، پادشاهی و حکومت به همسر وی، ترکان خاتون (قتلغ ترکان) مقرر شد و شحنگان مغول نیز با این رأی موافقت کردند. از طرف هلاکوخان نیز حکم آمد که خاتون، ولایت و رعیت را برعهده داشته و دامادش امیر عضدالدین حاجی لشکر را در اختیار داشته باشد (همان، ص ۳۶). از آنجایی که امیر عضدالدین حاجی مرد ظالمی بود تعدادی از معتبران کرمان به اتفاق ترکان خاتون به بندگی هولاکو رفتند و هولاکو دستور داد تا کلیات و جزئیات حکومت چون لشکر و رعیت در قبضهٔ قدرت ترکان خاتون باشد (تاریخ شاهی قراختاییان، ص ۱۰۸). به‌این‌ترتیب، ترکان خاتون نیابت سلطنت فرزند شوهرش حجاج سلطان را برعهده گرفت. در اینجا ذکر این نکته مهم می‌نماید که حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و احمدعلی‌خان وزیری در تاریخ کرمان، دریافت نیابت سلطنت ترکان خاتون را از جانب منگوقاآن می‌دانند؛ درحالی‌که مؤلف ناشناس کتاب تاریخ شاهی قراختاییان و منشی کرمانی نویسندهٔ کتاب سمط‌العلی‌لحضرة‌العلیاء، این امر را به هولاکوخان نسبت داده‌اند. به نظر می‌رسد قول مؤلف تاریخ شاهی و سمط‌العلی صحیح‌تر باشد؛ چراکه در این زمان هولاکوخان از جانب منگوقاآن مأمور تکمیل فتوحات ایران بوده و با تشکیل حکومت ایلخانان توسط وی، ارتباط فرمانروایان قراختایی با دربار مغول در مغولستان به‌طور کلی قطع شده و از این به‌بعد صرفاً ارتباط قراختاییان با دربار ایلخانان برقرار است. لذا دوران حکومت حجاج سلطان و نیابت قتلغ ترکان هم‌زمان با دوران حکومت هولاکوخان (۶۶۳-۶۵۶ هـ.ق.) و اباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ هـ.ق.) بوده است (ر.ک: مستوفی قزوینی، ص ۵۳۱؛ مؤلف ناشناس، صص ۱۰۶-۱۰۸؛ منشی کرمانی، ص ۳۸).

قتلغ ترکان در طی حکومت خویش جانب اطاعت را نسبت به ایلخانان مغول رعایت می‌کرد و بر آن بود تا خدمات لازم را به آنان ارائه دهد. این حسن اطاعت را می‌توان در خدمات این فرمانروای قراختایی مشاهده نمود؛ چنان‌که در سال ۶۵۸ هـ.ق. هنگامی‌که سردار بزرگ مغول، جینا نوین، با دو هزار مغول از جانب هولاکوخان برای گرفتن ایلی از ملوک شبانکاره به جانب کرمان آمد و مدت سه روز در کرمان بود:

«خداوند ترکان ایشان را به اعزاز و اکرام فرود آورد و علوفه‌ها ترتیب داد و امیران ایشان را تشریف پوشانید و کهان ایشان را برحسب مراتب جامه فرمود و ساختگی ایشان چنانچه لایق بود به جای آورد و ایشان را به خوشدلی روانه کرد؛ چنانچه هیچ زحمت از ایشان به ولایت و رعیت نرسید» (تاریخ شاهی قراختاییان، ص ۱۶۹).

یا اینکه در نبردی که در سال ۶۶۸ هـ.ق. میان اباقاخان و براق اغول، شاهزاده جغتایی روی داد، نیروهای قراختایی اعزامی از سوی ترکان خاتون و از جمله حجاج سلطان جلادت و جانسپاری‌های بسیار کردند و حتی حجاج سلطان در نبرد زخمی سخت بر سرش آمد (ر.ک: همان، صص ۲۸۷-۲۹۰). خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز از این مهم سخن به میان آورده و بر آن است که در ری ارغون‌آقا به همراه حجاج سلطان به خدمت اباقاخان رسیدند و مورد عنایات قرار گرفتند (ر.ک: فضل‌الله همدانی، ج ۲، ص ۷۵۶). به نظر می‌رسد حجاج سلطان بعد از بازگشت از جنگ با براق بود که کار سلطنتش رونق گرفت و دم از استقلال و استبداد زد و توهین و اعتراض کردن نسبت به ترکان خاتون را آغاز نمود (منشی کرمانی، ص ۴۷). ترکان خاتون هم که نمی‌توانست این بی‌احترامی‌ها را تحمل کند به طرف آذربایجان به خدمت اباقا رفت. وی در این بین از طریق نفوذ دخترش، پادشاه خاتون - که به ازدواج اباقاخان درآمده بود - توانست دوباره به قدرت بازگردد. چنان‌که ناصرالدین منشی می‌نویسد: «چون مرایر این وصلت مبرم شد، مبانی عظمت ترکانی محکم آمد و ریاض حالش مزید طراوت و نضاوت پذیرفت و لوای دولتش به طراز مزید رونق و جلالت مطرز آمد و جاه و پایه سلاطین کرمان و حکام این دودمان یکی هزار گشت» (همان، ص ۴۸).

بنابراین، ترکان خاتون توانست حکمی مبنی بر عدم دخالت حجاج سلطان در کار کرمان بگیرد. از طرف دیگر حجاج سلطان در غیبت ترکان خاتون نسبت به ایلخان از در نافرمانی و عصیان درآمد. لذا در این زمان برای نخستین بار نشانه‌هایی از عدم تمکین و عصیان از سوی فرمانروای قراختایی نسبت به ایلخان مغول مشاهده می‌شود. در شرح این جریان باید چنین بیان داشت که حجاج سلطان در نبود ترکان خاتون از در مخالفت درآمد و رسولانی را به نزد عبدالله اغول، نبیره جغتای خان فرستاده و از آنان علیه ترکان خاتون و حامی وی، ایلخان اباقاخان، یاری طلبید (همان، ص ۴۹).

هنگامی که ترکان خاتون به کرمان بازگشت، از این موضوع آگاهی پیدا کرد و حجاج سلطان از ترس اباقاخان ابتدا به سیستان فرار کرد و بعد از اقامت شش ماهه در سیستان چون خبر هجوم اباقاخان را به بادغیس شنید، از آنجا متوجه دهلی شد (ر.ک: همانجا).

وی مدت پانزده سال در دهلی در نزد سلطان جلال‌الدین ابوالمظفر خلیج بود و با کمک او متوجه تصرف کرمان شد، اما در بین راه در سال ۶۹۰ هـ.ق. فوت کرد (تاریخ شاهی قراختاییان، مقدمه، صص ۵۵-۵۶؛ منشی کرمانی، ص ۱۲۴).

در عهد اقتدار ترکان خاتون علاوه بر ارتباط سیاسی دو دولت قراختاییان و ایلخانان مغول، ازدواج‌هایی سیاسی نیز میان بزرگان حکومت‌های مذکور صورت پذیرفت. از جمله این وصلت‌ها یکی ازدواج مظفرالدین حجاج سلطان با دختر ارغوان آقا، بزرگ قبیله اویرات بود (منشی کرمانی، صص ۱۸۳-۱۸۴). ترکان خاتون برای انجام این مهم برخی از بزرگان دربار از جمله «سوتو باسقاق و ایناق‌ملک و صاحب مجدالملک را به حضرت هولاکوخان فرستاد و بر سبیل استجازات این حال به موقف عرض رسانند. هولاکوخان آن را پسندیده داشت و تشریف اجازت بدان اقتران داد» (همان، ص ۱۸۳). دیگری ازدواج پادشاه‌خاتون دختر ترکان خاتون با ایلخان اباقا بود (همان، صص ۲۲۷-۲۲۸). مؤلف ناشناس کتاب تاریخ شاهی قراختاییان به تفصیل از این ازدواج سخن به میان آورده، اما آنچه جالب می‌نماید این است که از دید نویسنده مذکور نیز این ازدواج سیاسی برای ترکان خاتون و قراختاییان بسیار حائز اهمیت بوده است؛ چراکه با این ازدواج ترکان خاتون می‌توانست از شر بسیاری از دشمنان و معاندان داخل و خارج قلمرو خود در امان باشد: «باد انتفاخ طایفه ارداد که در سر گرفته بودند، شکسته می‌شد و مجاری آب آسیابِ حشمتِ زمره‌ای که در سرچشمه مراد گشاده بودند، بسته می‌گشت.» (همانجا)

بی‌شک از جمله نتایج این ازدواج سیاسی اولاً دوام و بهبود کار قراختاییان بود؛ چنان‌که در تاریخ و صاف نیز آمده:

«اباقاخان را با وی (پادشاه خاتون)، مزید اُلفت بی‌کلفت حاصل شد و او را بر دیگر خواتین مرخّج داشتی و این مشابکت، مستیقی سلطنت کرمان و مستدعی مفاخرت بر دیگر سلاطین جهان آمد و ترکان [خاتون] سی و اند سال رایت پادشاهی را به فرّ الهی در خفض عیش، رفع کرد.» (وصاف‌الحضره شیرازی، ج ۳، ص ۲۹۱)

ثانیاً افزایش وفاداری فرمانروایان قراختایی نسبت به ایلخان اباقا و ثالثاً افزایش نفوذ فرمانروایان قراختایی بر روی ایلخان برای دستیابی به مقاصدی که در سر می‌پروراندند. چنان‌که مشاهده شد این موضوع در درگیری میان حجاج سلطان و ترکان خاتون به اثبات رسید و در واقع ترکان خاتون با استفاده از نفوذ دختر خود پادشاه‌خاتون که زن با نفوذی در درگاه اباقاخان بود، توانست فرمان حکومت را برای خود بگیرد. در باب جایگاه و پایگاه پادشاه‌خاتون نزد مغولان همین بس که به قول خواجه رشیدالدین فضل‌الله:

«... [ایلخان اباخان] پادشاه‌خاتون را بستد دختر سلطان قطب‌الدین محمد خان کرمان و به جای مادر خود یسونجین‌خاتون بنشانند» (فضل‌الله همدانی، ج ۲، ص ۷۲۹). از این سخن می‌توان میزان نفوذ پادشاه‌خاتون را دریافت که توانسته است مقام و منصب مادر اباخان را قبضه کند. لذا این ازدواج چنان‌که اشاره شد موجب دوام و بالاگرفتن کار مادر پادشاه‌خاتون یعنی ترکان‌خاتون گردید.

ترکان‌خاتون در غیبت حجاج سلطان به استقلال حاکم کرمان شد و دوازده سال دیگر سلطنت کرد (مستوفی، ص ۵۳۱). دوران حکومت وی با دوران ایلخانی اباقا (۶۸۰-۶۶۳ ه.ق.) و ابتدای ایلخانی احمد تکودار (۶۸۳-۶۸۰ ه.ق.) مصادف بود. اگرچه ترکان‌خاتون در تمام دوران حکومت خود به دولت ایلخانی وفادار بود، اما «دربار مغول هم‌چنان در فکر ایجاد رقیبی برای حکومت ترکان [خاتون] بود؛ چه این رقابت بود که همیشه درآمد دیوانی را چندبرابر می‌کرد.» (تاریخ شاهی قراختایان، ص ۵۶) این رقیب تازه‌نفس، جلال‌الدین سیورغتمش بود. از همین‌رو در اواخر عمر ترکان‌خاتون درگیری‌هایی میان او و سیورغتمش، پسر شوهرش، بروز کرد؛ نزاع‌هایی که بار دیگر نیز به دربار ایلخانی کشیده شد. در شرح این جریان باید چنین بیان داشت که ترکان‌خاتون در سال ۶۷۰ ه.ق. - که اباخان به خراسان آمده بود - جلال‌الدین سیورغتمش را به جانب اردوی اباخان فرستاد و جلال‌الدین در اردوی خان جایگاه و پایگاهی پیدا کرده و حکومت اینجوی برادرش حجاج سلطان و مناصبی همچون امیر شکار و امارت بعضی لشکرها به او تفویض شد (منشی کرمانی، ص ۵۰). دریافت این مقامات سبب شد جلال‌الدین سیورغتمش بعد از بازگشت از اردوی اباقا با اینکه حکمی در باب سلطانی نداشت، بدون اطلاع از ترکان‌خاتون دستور دهد تا در خطبه نام او را در ردیف نام ترکان بیاورند و تعدادی از اعیان کرمان چون معزالدین ملک‌شاه، شال ملک، تغماس ملک، قورچ ملک و توکان ملک از خدمت ترکان‌خاتون جدا شدند و تابع جلال‌الدین گردیدند (تاریخ شاهی قراختایان، مقدمه، ص ۵۶).

ترکان‌خاتون که اوضاع را چنین دید، امیرتولاک را به نزد پادشاه‌خاتون فرستاد و کارهای سیورغتمش را به او اطلاع داد. اقتدار پادشاه‌خاتون این مرتبه نیز جواب داد و سرانجام صدور حکم عدم مداخلت جلال‌الدین سیورغتمش در امور کرمان را سبب شد:

«[ترکان‌خاتون] امیر تولاک پسر پولاد ملک را سه اسبه به بندگی ایفاد کرد و رسالت شکوه‌آمیز از جلال‌الدین و الدین سیورغتمش به پادشاه‌خاتون ابلاغ گردانید و حکم یرلیغ نفاذ یافت که جلال‌الدین و الدین در کرمان مداخلت ننمایند و در اینجوی حجاجی و امیر شکاری

نیز شروع نکند و آن طایفه را که از ترکان [خاتون] برگشته پیش او رفته‌اند، همه را به یاسا رساند.» (منشی کرمانی، ص ۵۱).

بنابراین، در رقابت‌های میان اعضای خاندان قراختایی برای کسب قدرت، آنکه دارای نفوذ بیشتری بود و حامی قوی‌تری داشت، می‌توانست پیروز میدان شود. چنان‌که ترکان خاتون از طریق پادشاه خاتون نفوذ بیشتری بر روی اباقاخان داشت و توانست حکومت را در قبضه خود نگه دارد؛ اما هنگامی‌که اباقاخان وفات کرد و احمد تکودار به ایلخانی رسید، آفتاب اقبال سلطان جلال‌الدین طلوع کرد؛ زیرا:

«جلال‌الدین سیورغتمش را با احمد در زمان اباقاخان مصافاتی دلی و موالاتی حقیقی دست داده بود، چون پادشاه گشت آن حقوق را رعایت فرمود و نیز امیر سوغونجاق نوین که قاین او بود و قوتی خاتون، مادر احمد، مربی و معینی شدند و حکم یرلیغ به تفویض سلطنت جملگی ممالک کرمان علی‌الانفراد مشتمل بر عزل ترکان [خاتون] نافذ گشت.» (همان، ص ۵۲)

بدین ترتیب، با حمایت ایلخان احمد تکودار، امیرسوغونجاق (سقنجاغ) نوین و قوتی (قوتوی) خاتون، مادر سلطان احمد، از جلال‌الدین سیورغتمش حکم سلطنت کرمان به نام وی صادر و ترکان خاتون از این سیمت عزل شد (همانجا). ترکان خاتون پس از اطلاع از این جریان نزد ایلخان احمد آمده و تقاضای تجدیدنظر نمود. شمس‌الدین محمد صاحب دیوان نیز از وی حمایت کرد. اگرچه ایلخان احمد حکمی صادر کرد مبنی بر اینکه حکومت کرمان میان این دو به‌طور مشترک تقسیم شود، اما قوتی خاتون و سوغونجاق نوین تصمیم گرفتند این حکم را باطل کنند. از همین‌رو به سلطان احمد نوشتند که اگر این کار را انجام دهد، ممکن است سیورغتمش از او منفور شده و به خراسان به خدمت ارغون بن اباقا (رقیب احمد تکودار برای رسیدن به ایلخانی) بپیوندد. صلاح در این است که زمستان را ترکان خاتون در اینجا بماند و چون اوضاع درست شد، سیورغتمش نیز به اینجا بیاید و در حضور هر دو، کار کرمان مشخص شود (همان، ص ۵۴). به همین دلیل، ترکان خاتون زمستان آنجا بماند و تابستان به طرف تبریز رفت و در چرنداب از فرط غصه فوت کرد (همانجا). ترکان خاتون را در آرامگاه سلسله‌ای خود که قبه سبز نامیده می‌شد، به خاک سپردند (گابریل، ص ۲۲۷).

نکته اصلی بحث این است که منافع اشخاص صاحب‌نفوذ دربار ایلخانی، دربار قراختاییان کرمان را تحت‌الشعاع قرار داده و هریک از افراد بانفوذ دربار ایلخانی با تقویت نامزد موردنظر خود سعی در به‌حکومت‌رساندن آن نامزد داشتند. از طرف دیگر اوضاع آشفته دربار ایلخانی به‌علت درگیری و رقابت‌ورزی میان سلطان احمد تکودار و ارغون‌خان، سبب واردشدن قراختاییان در این بازار رقابت‌ورزی‌ها شده بود. زیرا هر یک

از مدعیان تاج‌وتخت قراختایی، در صورت ناامیدی از درگاه ایلخان موردنظر خود، ممکن بود به رقیب وی متوسل شود (ر.ک: منشی کرمانی، صص ۵۴-۵۶).

دوران حکومت جلال‌الدین سیورغتمش (۶۹۱-۶۸۱ ه.ق.) هم‌زمان با ایلخانی سلطان احمد تکودار (۶۸۳-۶۸۱ ه.ق.)، ایلخان ارغون‌خان (۶۹۰-۶۸۳ ه.ق.) و ایلخان گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ ه.ق.) بود. سلطان جلال‌الدین سیورغتمش که فرمان حکومت را از سلطان احمد گرفته بود، به طرف کرمان حرکت کرده و «در شهور سنهٔ احدی و ثمانین و ستمائه به کرمان رسیده، بی‌مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد» (خواندمیر، ج ۳، ص ۲۶۹). با تأملی در دوران ده‌سالهٔ حکومت سلطان جلال‌الدین سیورغتمش می‌توان دریافت که حاکمیت وی کاملاً به شرایط سیاسی دربار ایلخانان وابسته بوده است. برای نمونه وی در سال ۶۸۳ ه.ق. به جانب اردوی سلطان احمد تکودار روانه شد؛ چراکه میان تکودار و شاهزاده ارغون کشمکش و نزاع ایجاد شده بود. در این میان سلطان جلال‌الدین سیورغتمش مردّد بود چه کند که ناگهان خبر پیروزی سلطان احمد به او رسید؛ لذا وی به هواداری از سلطان احمد برخاسته و پس از بازگشت به کرمان، شیرین آغا را که شاهزاده ارغون به کرمان فرستاده بود، بیرون کرد (منشی کرمانی، ص ۵۵). از طرف دیگر، سایر شاهزادگان قراختایی برای دستیابی به تاج‌وتخت کرمان سیاستی مخالف با جلال‌الدین سیورغتمش را در پیش گرفته و به حمایت از ارغون پرداختند. برای مثال نصرت‌الدین یولکشاه پسر بی‌بی ترکان، از جمله شاهزاده‌های قراختایی بود که به حمایت از ارغون برخاست. وی بر آن بود تا بدین‌وسیله تاج‌وتخت کرمان را صاحب شود (همانجا).

با مرگ احمد تکودار در سال ۶۸۳ ه.ق. بار دیگر شورش برای کسب قدرت در میان افراد خاندان قراختایی آغاز شد. چون ارغون به مقام ایلخانی رسید، شخصی به نام بایدو برای تحصیل مال کرمان فرستاده شد. ورود او سبب رعب و وحشت سلطان جلال‌الدین گردید؛ زیرا او که در درگیری میان سلطان احمد و ارغون جانب سلطان احمد را گرفته بود، مضطرب به اوضاع شد و از طرفی هم نصرت‌الدین یولکشاه که طرفدار ارغون خان بود، با دریافت این خبر بسیار خوشحال شد و به همراه مادر خود بی‌بی ترکان و برادرش غیاث‌الدین سیوکشاه متوجه بندگی ارغون‌خان شدند. جلال‌الدین نیز به ناچار و با هراس تمام، راه اردوی ارغون‌خان را در پیش گرفت. در آنجا یارغوچیان در مقام بازخواست از وی برآمدند، اما بوقا چینگسانگ - که امیر الوس اقلیم ایران بود - به تقویت جلال‌الدین پرداخت و قرار بر آن شد که حکومت میان جلال‌الدین و پادشاه‌خاتون تقسیم شود؛ اما

بوقا چینگسانگ، پادشاه‌خاتون را به عقد شاهزاده گیخاتو درآورده و با فرستادن این شاهزاده خانم قراختایی به دیار روم، وی را از دستیابی به تاج‌وتخت کرمان دور ساخت. بوقا چینگسانگ، کردوجین، دختر منگوتیمور بن هولاکو را نیز به ازدواج سلطان جلال‌الدین درآورد و با این حسن تدبیر، بار دیگر حکومت کرمان را بر جلال‌الدین سیورغتمش مقرر داشت (همان، ص ۵۶).

سلطان جلال‌الدین به کرمان بازگشت و از این زمان به‌بعد مراتب خدمتگذاری را نسبت به ایلخان ارغون مبذول داشته و مالیات کرمان را به‌موقع به اردوی ایلخان می‌فرستاد. از طرف دیگر، ایلخان ارغون پس از دریافت درخواست کمک سلطان جلال‌الدین برای حفاظت از سرحدات کرمان، عده‌ای از چریک‌های مغولی را - که به آنها اوغان و جرمان گفته می‌شد - به کرمان فرستاد (همت کرمانی، ص ۸۷). اگرچه در ظاهر اوضاع کرمان آرام شده بود، اما توطئه‌چینی شاهزاده‌های قراختایی علیه یکدیگر تمامی نداشت. در توضیح این امر باید چنین بیان داشت که بار دیگر بی‌بی ترکان و فرزندش نصرت‌الدین به نزد ارغون آمدند و جلال‌الدین و کردار او را مذمت کردند. بی‌بی ترکان، ایلخان مغول را به این وعده تحریک کرد که چنانچه فرمان حکومت کرمان به پسرش نصرت‌الدین داده شود، وی بیش از جلال‌الدین، مالیات به اردوی سلطان خواهد فرستاد (همان، ص ۸۵). ارغون هم عده‌ای را مأمور کرد تا مالیات سه سال را از جلال‌الدین مطالبه نمایند و چنانچه مسامحه نماید، خود او و وزرای او را دستگیر نمایند و به اردوگاه بیاورند. اگرچه نزدیک بود حکومت از دست سلطان جلال‌الدین خارج شود، این بار نیز با وساطت کردوجین، وی از توطئه شاهزادگان قراختایی رهایی یافت (همانجا).

درواقع، درگیری میان اعضای خاندان قراختایی برسر حکومت کرمان، شرایط را برای نفوذ بیشتر حکومت ایلخانی و سلب استقلال حاکمان قراختایی کرمان فراهم می‌ساخت. در سال ۶۶۸ هـ.ق. پادشاه‌خاتون از بلاد روم به تبریز آمده، از ایلخان ارغون خواستار انتزاع سیرجان از تصرف سیورغتمش شد و بر اساس آن به دستور ارغون، سیورغتمش، سیرجان و قلعه را به امیر قهنام از ملوک همدان داد و پادشاه‌خاتون برادرزاده خود طغی‌شاه، پسر حجاج سلطان را با احکام مشتمل بر تصرف املاک خاص خود به کرمان روانه گردانید و خود به روم رفت (ضیائی، ص ۱۲۸).

در ربیع‌الاول سال ۶۹۰ هـ.ق. ارغون خان مرد و گیخاتو بر سریر قدرت نشست. با به‌تخت‌نشستن گیخاتو، شانس و اقبال به پادشاه‌خاتون که زوجه او بود، روی‌آورد.

پادشاه‌خاتون با جلب نظر گیخاتو، حکم حکومت کرمان را گرفت و در همین سال با ورود به کرمان برادر خود جلال‌الدین سیورغتمش را زندانی کرد و خود بر تخت قراختاییان کرمان تکیه زد (ر.ک: منشی کرمانی، صص ۶۳-۷۰). اگرچه سیورغتمش از زندان فرار کرد و مدتی از کرمان دور بود، سرانجام پادشاه‌خاتون وی را به کرمان بازگرداند و مقدمات قتل برادر را فراهم نمود. به دستور پادشاه‌خاتون «در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین و ستمائه به وقت افطار، به خبه و خنقش آسیب هلاک رسانیدند و آن سرو سهی چمن سلطنت را از بن بر کند...» (همان، ص ۷۳). بدین‌شکل پادشاه‌خاتون با خفه‌کردن سیورغتمش حکومت خود را تثبیت نمود (مستوفی، ص ۵۳۳).

پادشاه‌خاتون (۶۹۴-۶۹۱ ه.ق.) دختر قطب‌الدین محمد و قتلغ ترکان با فرمانی که از گیخاتو دریافت نمود، بر تخت سلطنت کرمان جلوس کرده و تا شوهرش گیخاتو، زنده بود در کرمان به استقلال حکم راند (اقبال آشتیانی، ص ۴۱۹). وی حتی توانست فرمان حکومت یزد و شبانکاره را از شوهر خود گرفته و اقتدار خود بر این مناطق را نیز استوار سازد (ر.ک: منشی کرمانی، ص ۷۵). اما با خروج بایدو بن طرغای بن هولاکو در بغداد علیه گیخاتو و همراهی بسیاری از امرا و اعیان مغول با او، اضطراب و تشویش در دولت پادشاه‌خاتون راه یافت (وزیری کرمانی، صص ۴۶۴-۴۶۵). این اضطراب به‌جا بود؛ چراکه گیخاتو در کشمکش با بایدو شکست خورده و به هنگام فرار کشته شد (ضیائی، ص ۱۳۱). با قتل گیخاتو، پادشاه‌خاتون حامی اصلی خود برای حکومت بر کرمان را از دست داد و حال آنکه وضع کردوجین، همسر سلطان جلال‌الدین سیورغتمش، بسیار بهتر بود؛ چراکه دخترش شاه عالم‌خانم منکوحه بایدو بود (مستوفی، ص ۵۳۴؛ منشی کرمانی، صص ۷۲ و ۷۶). بنابراین، کردوجین از این ارتباط نهایت استفاده را برد و به کمک دخترش، شاه عالم‌خانم، به تحریک بایدو پرداخت. سرانجام ایلخان بایدو دستور داد تا از شیراز و شبانکاره سپاهی گرد آمده و پادشاه‌خاتون را که دم از تمرد می‌زد، دستگیر و به نزد او ببرند (همان، ص ۷۶). از آن طرف، پادشاه‌خاتون درصدد بود که از درگیری میان بایدو و شاهزاده غازان به نفع خود سود جوید. از همین‌رو، تصمیم گرفت مولانا صدرالدین قاضی را به نزد غازان خان فرستاده و از او کمک بخواهد؛ اما وقتی برای عملی کردن این تصمیم پیدا نکرد (وزیری کرمانی، صص ۴۶۴-۴۶۵). در باب چرایی عمل نشدن این تصمیم صاحب کتاب سمط‌العلی به تفصیل سخن رانده است:

«... پادشاه‌خاتون در این داهیة دهیاء و طامه کبری و حادثه عظمی با اعیان دولت قُرعه مشاورت انداختن گرفت. مولانا تاج‌الحق و الدین قاضی خواف رای زد که راه خراسان گرفته،

متوجه بندگی پادشاهزاده جهان، غازان اغول شویم. جماعت کوتاه‌نظران بی‌تدبیر و ماه‌ملک خاتون مانع امضاء این پیشنهاد آمدند و تحصن به قلعه و شهر اختیار کردند و بعد از آن مقرر گردانیدند که مولانا صدرالحق و الدین پسر مولانا تاج‌الدین را به بندگی پادشاهزاده غازان فرستیم و آن اندیشه نیز از قوت به فعل نرسید...» (منشی کرمانی، ص ۷۶)

بنابراین، در این اوضاع آشفته هرکسی به فکر انتقام از دیگری بود و آتش انتقام هم در میان مغولان و هم در میان قراختاییان زبانه کشیده بود. اعضای خاندان قراختایی در این آشفته‌بازار با ورود به اختلافات میان ایلخانان، سعی در بهره‌برداری به نفع خود داشتند. پادشاه‌خاتون در این منازعات نتوانست کاری از پیش برد و سرانجام کرمان به محاصره سپاهیان بایدو درآمد. اگرچه این محاصره نزدیک به هفده‌روز به درازا کشید، سرانجام «پادشاه‌خاتون مفاتیح دروازه‌های شهر پیش شهزاده فرستاد و گفت:

تا چند به بیم جان مدارا کردن
تسلیم شدم نهم قضا را گردن
«و لشکر به شهر توجه نموده، به قلعه و کوشک برآمدند و وزرا و امراء پادشاه‌خاتون را گرفته به بندهای گران مقید گردانیدند و روز دیگر موکب شهزاده کردوجین به آئین و ابهت و عظمتی که بالای آن متصور اوهام و افهام نباشد و طبل و کوس و رایات و اعلام به شهر خرامید و در بارگاه جلال بر تخت مملکت نشست.» (همانجا)

کردوجین کسی را به نزد بایدو فرستاد و خیر اسارت پادشاه‌خاتون را اعلام کرد. سرانجام به دستور بایدو و صد البته با اصرار کردوجین و شاه عالم‌خانم، پادشاه‌خاتون به همان شکلی که برادر را خفه کرده بود، خفه شد (همان، ص ۷۷). جسد وی را در قریه‌ای به نام مسکین یا مشکین به خاک سپردند (شبانکاره‌ای، ج ۲، ص ۲۰۳؛ وزیر، صص ۴۶۴-۴۶۵). بعد از آنکه سلطان مظفرالدین محمدشاه به سلطنت کرمان رسید، دستور داد تا جسد او را به شهر آوردند و در مدرسه مادرش ترکان‌خاتون دفن کردند (منشی کرمانی، ص ۷۷).

بدین ترتیب، کردوجین اقتدار یافت و خیلی‌زود حکم سلطنت کرمان را از ایلخان بایدو به‌نام پسر خود، قطب‌الدین شاه‌جهان گرفت. وی مناصب مختلف حکومتی را نیز به اشخاص مورد اعتماد خود داده و اموال پادشاه‌خاتون را میان آنان تقسیم نمود (همان، صص ۷۷-۷۸). اما هنوز اندک‌زمانی نگذشته بود که «رایات همایون پادشاه جهانگیر جهاندار صاحب‌قران شهنشاه سلاطین اسلام، غازان مظفر و منصور به اردو خرامیده و بایدو منهزم و گریخته و تاج‌وتخت به مستحق رسید...» (همان، ص ۷۸) با فرار و سرانجام قتل بایدو به‌دست ایلخان غازان‌خان، بهار اقتدار کردوجین و فرزندش قطب‌الدین شاه جهان خیلی‌زود به خزان مبدل گردید. زیرا به مجرد قتل بایدو، امرای غازان‌خان به ضبط کرمان و دستگیری بایدویان آمدند. در این گیرودار بسیاری از حامیان بایدو و

کردوجین کشته و یا فراری شدند (همان، صص ۷۷-۷۸). پس از این جریان‌ها یکی از شاهزاده‌های قراختایی از نسل حجاج سلطان با نام سلطان مظفرالدین محمد شاه بن حجاج با حکم غازان‌خان به حکومت قراختاییان کرمان منصوب شد (مستوفی، صص ۵۳۴-۵۳۵؛ شبانکاره‌ای، ج ۲، ص ۲۰۳؛ منشی کرمانی، ص ۷۹).

با تأملی در دوران حکومت سلطان مظفرالدین محمدشاه بن حجاج (۷۰۲-۶۹۴ هـ.ق.) می‌توان دریافت که از آغاز حکومت وی، از یک‌سو کشمکش‌های داخلی میان امرا و بزرگان دربار قراختایی مضاعف گردید و از سوی دیگر، دخالت‌های دربار ایلخانی در اداره امور کرمان بیش‌ازپیش شد. اگرچه با ورود سلطان جدید به کرمان اکثر اعیان و بزرگان شهر به خدمتش شتافتند، برخی نیز از همان روز اول ساز مخالف زدند (منشی کرمانی، صص ۷۹-۸۰).

بنابراین، می‌توان دریافت که شاهزادگانی همچون غیاث‌الدین سیوکشاه (نوه ترکان خاتون) و علاءالدین حسن‌شاه (برادر سلطان مظفرالدین محمدشاه) به مخالفت با سلطان جدید پرداخته و برای خود بساط سلطنت تهیه کردند (میرخواند، ص ۷۳۳). در این بین حتی بسیاری از وزرا و امرای کشوری و لشکری و از آن جمله قوام‌الدین وزیر، نصیرالدین بهاء‌الملک، طغرل‌ملک و تیمور بوقا اولدوچی نیز بدین مخالفان پیوستند (منشی کرمانی، ص ۸۰). غیاث‌الدین سیوکشاه برای به‌دست‌گرفتن حکومت کرمان درصدد شد تا عده‌ای از امرای غازان را با خود همراه کند و از همین‌رو مقداری از اموال و هدایا از نقد و جنس با خود از کرمان برداشته و با ورود به دربار ایلخانی به امیر نوروزبن‌ارغون آغا، امیرالامرای دربار غازانی و ملک شرف‌الدین سمناوی وزیر پیشکش نمود (همانجا). سیوکشاه با این اقدامات بالاخره توانست فرمان سلطنت کرمان را از غازان‌خان بگیرد؛ اما از آن طرف نیز سلطان محمدشاه به محض اطلاع از خبر با اکثر اعیان کرمان به نزد غازان رفت و با بدگویی از امیرنوروز و هشدار به غازان‌خان به سبب قدرت‌گیری روزافزون این امیرالامرا، توانست دل غازان‌خان را به‌دست آورده و مجدداً فرمان سلطنت بر کرمان را به نام خود بگیرد (همان، ص ۸۱). هنوز مدت زمان زیادی از بازگشت محمدشاه به تخت سلطنت کرمان نمی‌گذشت که در سال ۶۹۵ هـ.ق. قاضی فخرالدین، قاضی هرات، با دریافت یرلیغ و پایزه^۲ از غازان‌خان به کرمان آمد و وزارت این سلطان قراختایی را به دست گرفت (ر.ک: اقبال آشتیانی، ص ۴۲۱؛ منشی کرمانی، صص ۸۴-۸۵). تا این زمان سلطان محمدشاه با سیوکشاه بر سر حکومت درگیری داشت. از این‌پس، قاضی فخرالدین درصدد تزلزل سلطان محمدشاه برآمد. در حدود سال ۶۹۸ هـ.ق. قاضی فخرالدین بر آن شد تا

مقدمات عزل سلطان محمدشاه را فراهم کرده و با برتخت‌نشانیدن قطب‌الدین شاه‌جهان، درواقع خود زمام امور کرمان را به‌دست گیرد (منشی کرمانی، ص ۸۴). مؤلف تاریخ وصاف دلیل عزل محمدشاه از سلطنت را عدم توانایی وی در پرداخت مقرری به دربار ایلخانان دانسته و چنین بیان می‌دارد:

«چون در کرمان در زمان سلطان مظفرالدین محمدشاه بن سلطان حجاج به‌واسطه تصرفات برخی از شاهزادگان و پیوستگان... انواع اختلال به احوال مُلک و مال راه می‌یافت و چون اکثر اوقات محمدشاه در اردو ملازمت می‌نمود، هرروز خرقی تازه و فتقی بی‌اندازه به اوساط و حواشی سرایت می‌نمود تا حوزه دولت و عمارت عاطل ماند... بدین‌موجب، نقصانی مفرط و تفاوتی موحش در مال مقرر ظاهر و متظاهر شد و زبان عذر و نطق تدارک، قاصر و متقاصر، پس مصلحت وقت مقتضی آن شد که محمدشاه از مذهب سلطنت اعتزال کند... و قرعه حکومت کرمان] به نام مولانای اعظم فخرالملله و الدین عبدالله بن محمد البیاری برآمد» (وصاف الحضرة شیرازی، ج ۴، ص ۴۲۶).

در این زمان خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین ساوجی سمت وزارت ایلخان غازان‌خان را برعهده داشتند. آنان نسبت به قاضی فخرالدین ارادت می‌ورزیدند و به تقویت خواجه فخرالدین پرداختند و محمدشاه را به اردو خواسته با غازان‌خان به شام فرستادند. به‌این‌ترتیب، قاضی فخرالدین در سال ۶۹۹ هـ.ق. با استقلال کامل به امور کرمان می‌پرداخت (ر.ک: اقبال آشتیانی، ص ۴۲۱). صاحب سمط‌العلی نیز این جریان را تأیید کرده و در باب اقتدار فخرالدین وزیر در کرمان چنین بیان می‌دارد: «وزارت کرمان، وزارتی بالای سلطنت، بر وی مقرر شد و دست قدرتش حمایل گردن مطلوب آمد.» (منشی کرمانی، ص ۸۵) بیان این مطالب به‌خوبی نشان می‌دهد که حکومت قراختاییان کرمان در عهد محمدشاه قراختایی تا چه حد تحت سلطه دربار ایلخانی بوده است. اندک زمانی پس از قدرت‌یابی قاضی فخرالدین در کرمان، محمودشاه بن سلطان حجاج (برادر شاه معزول) - که از تحکم این وزیر به ستوه آمده بود - به همراه برخی دیگر از بزرگان کرمان و از جمله نصرت‌الدین یولکشاه، خواجه نصیرالدین بهاء‌الملک و ناصرالدین ضیاء‌الملک نقشه‌ای ریخته و با تطمیع عده‌ای از ترکمانان به خانه فخرالدین وزیر هجوم آوردند. آنها قاضی فخرالدین و بسیاری دیگر از حامیانش را دستگیر کرده و «پس از پنج روز تمامت را با قبح صورت و اشنع وجه به تیغ قهر مجزا گردانیدند.» (همان، صص ۸۴-۸۵)

با رسیدن خبر آشوب کرمان و قتل قاضی فخرالدین به غازان‌خان، وی دستور داد تا شحنة اصفهان و اتابک لرستان و پادشاه شبانکاره و لشکر فارس به دفع این آشوب و

عاملان قتل قاضی عازم کرمان شوند. به محض وصول این دستور نصرت‌الدین احمد، اتابک لرستان و نظام‌الدین حسن پسر طیب‌شاه، پادشاه شبانکاره و ساداق‌نویان، شحنة فارس، و لشکریان یزد و اصفهان به طرف کرمان سرازیر شده و شهر را در محاصره گرفتند. محمودشاه پس ده‌ماه مقاومت به‌علت بروز قحطی که در شهر افتاده بود، تسلیم شد و ساداق بیک او را گرفته، به خواری تمام به اردو فرستاد؛ اما محمود شاه در بین راه زهر خورد و در نزدیکی همدان به سال ۶۹۹ هـ.ق. مرد (مستوفی، ص ۵۳۵؛ اقبال آشتیانی، ص ۴۲۱). بعد از سرکوب فتنه محمودشاه، غازان‌خان بار دیگر محمدشاه را به حکومت کرمان مأمور کرد و وی سرانجام در سال ۷۰۲ هـ.ق. در سن ۲۹ سالگی به‌علت افراط در شراب‌خواری در حوالی ولایت بم درگذشت. جسد وی را در زیر گنبد مدرسه ترکان خاتون دفن کردند (شبانکاره‌ای، ج ۲، ص ۲۰۵). برادر دیگر محمدشاه با نام حسن‌شاه نیز بعد از او به بیماری یرقان درگذشت و «شاهی و سلطنت تخمه تاینگوی به‌یکبارگی با وفات آنها روی به انحطاط نهاد» (منشی کرمانی، ص ۹۵). چون خبر وفات محمدشاه به غازان‌خان رسید، ایلخان حکم حکومت کرمان به اسم شاه‌جهان، پسر سیورغتمش - که ملازم اردو بود - سپرد و به او لقب قطب‌الدین داد (وزیری، ص ۴۷۰). دوران حکومت قطب‌الدین شاه‌جهان (۷۰۲-۷۰۴ هـ.ق.) مصادف با اواخر ایلخانی غازان‌خان و اوایل برتخت‌نشستن اولجایتو (۷۱۶-۷۰۳ هـ.ق.) بود. قابل توجه آنکه وی برخلاف اسلاف خود، شیوه مدارا و مماشات با ایلخانان را در پیش گرفت و به‌همین سبب نیز خیلی زود حکومتش از هم پاشید. صاحب سمط‌العلی این اعمال را ناشی از بی‌تجربگی و عدم کاردانی شاه‌جهان دانسته و بر آن است که «...چون از پدر یتیم ماند و به تأدیب و ارشاد مشفقان کما ینبغی تهذیبی ندید و تجربت روزگار نیافت و در ریعان شباب و عنفوان زندگانی، متکفل امر سلطان شد، به تقویم امور مُلک بر وجه حزم و تفکر، قیام نتوانست نمود...» (منشی کرمانی، ص ۹۶) با درگذشت غازان‌خان عصیان و نافرمانی‌های شاه‌جهان نسبت به ایلخانان بیشتر شد تا اینکه هم‌زمان با حکومت اولجایتو، به دستور این ایلخان شاه‌جهان را دست‌بسته به اردوی مغولان آوردند و این‌گونه «خاندان دولت و اولاد و دودمان سلطان قطب‌الدین به‌یکبارگی منقضی شد و حکومت دیار کرمان به وی منقرض و متمادی گشت... و خاندان براق حاجب و اولادش به کلی منقطع شد.» (قاشانی، ص ۴۳)

۴- نتیجه

پژوهش حاضر بر آن بود تا چگونگی روابط سیاسی میان قراختاییان کرمان با قآن‌های مغول در مغولستان و ایلخانان حاکم بر ایران را مورد واکاوی قرار دهد. از همین رو و با توجه به آنچه در جریان متن نوشتار بدان پرداخته شد، نتایج ذیل به دست آمد:

(۱) حاکمان قراختایی از آغاز بر تخت‌نشستن قتلغ‌خان براق حاجب تا دوره دوم حکومت قطب‌الدین محمد مستقلاً در کرمان حکومت می‌کردند و قآن‌های مغول به پرداخت خراج معهود و خدمات نظامی از سوی حاکمان قراختایی اکتفا می‌نمودند. قابل توجه اینکه حتی در این دوران، میزان خراج پرداختی از سوی قراختاییان صورت روشنی نداشت.

(۲) با شروع مرحله دوم حکومت قطب‌الدین محمد و ورود شحنگان مغولی به کرمان، استقلال قراختاییان تا حدود زیادی از بین رفت و این مغولان بودند که به میل خود سرزمین کرمان را اداره می‌کردند. اعضای خاندان قتلغ‌خانی نیز که بر اقتدار مغولان واقف بودند، بر آن شدند تا با روش مدارا و مماشات، حکومت خود بر کرمان را حفظ نمایند. فرمانروایان قراختایی جز چند مورد نافرمانی (از سوی حجاج سلطان نسبت به اباقا، پادشاه‌خاتون نسبت به بایدو و شاه‌جهان نسبت به غازان و اولجایتو) با قآن‌های مغول و سپس ایلخانان مدارا کردند.

(۳) در این بین، حتی برخی از حکام زیرک و سیاست‌مدار قراختایی و در رأس آنها، ترکان‌خاتون بر آن شدند تا با استفاده از ازدواج‌های سیاسی و فرستادن شاهزاده‌خانم‌های قراختایی به دربار قآن‌ها و ایلخانان مغول، در لایه‌های بالای حکومتی مغولان نفوذ کرده و بدین‌وسیله موجبات بقای دولت خویش را فراهم سازند. در این میان، ترکان‌خاتون نه تنها اقتدار دولت خود را حفظ کرد، بلکه با سیاستمداری تمام توانست سروسامانی به وضعیت فرهنگی و اقتصادی کرمان دهد.

(۴) اگرچه ترکان‌خاتون و برخی دیگر از شاهان قراختایی تا حدود زیادی در این راه موفق بوده و توانستند حکومت خود بر کرمان را نه تنها در آشفته‌بازار ایلغار مغول، بلکه حتی تا اواخر عهد حاکمیت ایلخانان بر ایران حفظ نمایند؛ اما کشمکش‌های داخلی میان افراد مختلف خاندان قراختایی - که هر یک خود را مستحق تاج و تخت کرمان می‌دانستند - از یکسو و زیرکی ایلخانان مغول در استفاده از این کشمکش‌ها از دیگر سوی، مقدمات زوال قراختاییان کرمان را فراهم نمود.

پی‌نوشت

۱- تجشم: پذیرفتن رنج، رنج کشیدن، به زحمت افتادن (خواندمیر، ۲۵۳۵: زیرنویس ص ۴۳).
 ۲- پایزه، «حکمی است که ملوک به کسی دهند تا مردم از او اطاعت کنند. سکه‌ای منقش از طلا یا نقره یا چوب، که مغول به حکام می‌دادند.» (علی‌اکبر دهخدا، فرهنگ متوسط دهخدا، ج ۱، زیر نظر سید جعفر شهیدی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵)، ص ۵۵۳) عبدالله قوچانی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «پایزه»، منتشر شده در مجله میراث فرهنگی، (بهار و تابستان ۱۳۷۶، شماره ۱۷)، مطالب بسیار مفیدی درباره این شیء ارائه کرده است. وی بر آن است که: «ابتدا کاربرد این شیء برای کارشناسان مبهم بود و گمان می‌رفت یک جواز عبور یا پاسپورت دوره ایلخانی است ولی بعد از تفحص در متون تاریخی قدیم مشخص شد که این پلاک، چیزی است شبیه به کارت شناسایی یک شخصیت دولتی و همان چیزی است که نزد مغول‌ها، به «پای تسه»، معروف است.» (قوچانی، ۱۳۷۶: ۴۲)

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، سپهر ادب، تهران، ۱۳۸۸.
- الهیاری، فریدون، «بررسی تحلیلی روند و راهبرد تکاپوهای سیاسی قراختاییان کرمان در دوران فترت اولیه مغول در ایران»، *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*، ش ۱، ص ۱۶-۱، ۱۳۸۸.
- تاریخ شاهی قراختاییان*، به اهتمام باستانی پاریزی، بنیاد و فرهنگ ایران، تهران، ۲۵۳۵.
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشا*، به سعی محمد قزوینی، چاپ سوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۲.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، *حبیب‌السیر*، زیر نظر دبیرسیاقی، کتاب‌فروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.
- رازی، نجم‌الدین، *مرصادالعباد*، با انتخاب و مقدمه محمدامین ریاحی، علمی، تهران، ۱۳۸۸.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ*، ج ۱، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران، ۱۳۳۸.
- روستا، جمشید، «ایلچیان قراختایی در دربارخوارزمشاهیان؛ زمینه‌های تأسیس سلسله قراختاییان کرمان»، *تاریخ ایران*، ش ۷۰/۵، ص ۷۳-۱۰۲، ۱۳۹۱.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ضیائی، عباس، «قراختاییان کرمان»، *مطالعات ایرانی*، ش ۸، ص ۱۰۷-۱۳۸، ۱۳۸۴.
- قاشانی، ابوالقاسم، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۸۴.
- قوچانی، عبدالله، «پایزه»، *میراث فرهنگی*، ش ۱۷، ص ۴۵-۴۲، ۱۳۷۶.
- گابریل، آلفونس، *مارکوپولو در ایران*، ترجمه دکتر پرویز رجبی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۱.
- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه ابوالحسن میکده، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، چ سوم، تحقیق عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، *سمط‌العلی للحضرة‌العلیاء*، تصحیح عباس اقبال، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.
- میرخواند، میرمحمد بن سیدبرهان‌الدین خواوندشاه، *تاریخ روضة‌الصفاء*، مرکز، تهران، ۱۳۳۹.
- وزیری کرمانی، احمدعلی‌خان، *تاریخ کرمان*، تصحیح باستانی پاریزی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰.
- وصاف‌الحضرة شیرازی، شهاب‌الدین، *تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار*، بی‌نا، بمبئی، ۱۳۳۸.
- همت کرمانی، محمود، *تاریخ مفصل کرمان و رویدادهای صدسال اخیر ایران*، گلی، تهران، ۱۳۸۸.